

پارادوکس ترجمه شعر

علی اصغر حداد

کامران جمالی دفتری دارد به نام "جادوی شعر در کلام نهفته است"^۱. کامران در بخش نخست این دفتر در صفحاتی محدود در باب ترجمه شعر به زبان فارسی بحث می‌کند و جان کلامش این است که: "شرط لازم برای ترجمه شعر موسیقایی، حفظ موسیقی شعر است تا حد ممکن و حفظ موسیقی شعر نیز در زبان فارسی امکان‌پذیر نیست مگر به یاری شناخت تقریباً آکادمیک اوزان عروضی." (صفحه ۱۴) در جای دیگری کامران از پاول سلان، شاعر آلمانی زبان معاصر سخن به میان می‌آورد که گویا از هفت زبان مختلف شعر به آلمانی ترجمه می‌کند و "با دقت، موشکافی، سخت‌کوشی و اشراف بر محتوای شعر می‌کوشد این سروده‌ها را تا حد ممکن شکل باخته (= دفرمه) عرضه نکند." در ضمن "بیشتر سروده‌هایی که توسط پاول سلان به آلمانی برگردانده شده است در اصل موزون و مقفی هستند و او نیز این سروده‌ها را با قافیه و وزن به زبان آلمانی بازسرایی کرده است." (صفحه ۱۲) به عقیده کامران شعر منظوم باید حتی‌المقدور منظوم ترجمه شود و مترجم چنین اشعاری باید خود شاعر باشد. به گمان او اگر بخواهیم شعری را منظوم ترجمه کنیم احتمالاً به ناچار محتوای آن هفت - هشت درصد تغییر خواهد کرد و این مقدار تغییر از نظر او در خور اغماض است، چرا که مترجمی که خود شاعر است، "می‌داند کدام تغییرات در منظور شاعر خلل ایجاد می‌کند و کدام نمی‌کند." (صفحه ۱۹) کامران معتقد است: "... برگردان منظوم بد و تصنعی، از ترجمه‌ی مثنوی هم به مراتب بدتر است. به ویژه اگر خطای وزنی هم در ترجمه‌ی شعر وجود داشته باشد." (صفحه ۲۰) به این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید که او به هر حال ترجمه مثنوی از شعر منظوم را مطلقاً "بد" می‌داند. در نهایت کامران از "پورگستال"، "روکرت" و "کورت شارف" یاد می‌کند که گویا توانسته‌اند انبوهی از شعرهای کلاسیک و معاصر فارسی را به آلمانی ترجمه کنند و آنها را در "تناسب‌های زمانی (= اوزان) زبان آلمانی" بگنجانند و نتیجه می‌گیرد "... لابد ما هم باید از این توان برخوردار باشیم که سروده‌های شاعران معاصر آلمانی زبان را به گونه‌ای طبیعی در اوزان عروضی جای دهیم." (صفحه ۲۰)

۱. جادوی شعر در کلام نهفته است، نشر چشمه، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۵

بخش دوم این دفتر نمونه‌هایی از اشعار شاعران آلمانی زبان را در برمی‌گیرد که کامران خود آنها را به فارسی برگردانده و در مورد محتوای آنها و نحوه ترجمه‌شان توضیحاتی داده است. نخستین شعر این بخش "سرود شادی" اثر فردریش شیلر است که این گونه آغاز می‌شود:

شادی! ای شعله شکوه خدایان!
ای دختر بهشت اساطیر! ما در حریم قدس تو یا
می‌نهم شاد. بار دگر فسون تو پیوند می‌دهد
آن چه جمود داد به قهر و غضب به باد:
انسان شود برادر انسان هر جا عطوفت تو بال و پر گشاد. ...

به دنبال "سرود شادی" شیلر، اشعاری از ریلکه، گنورک تراکل، اینگه بورگ باخمن، پاول سلان، الکساندر بلوک و یوگنی یفتوشنکو آمده است که البته این دو شاعر آخر روسی زبان هستند. اما به گمان من آن چه در این دفتر به ویژه در خور توجه است، بحثی است که کامران با مقایسه دو ترجمه از شعر کوتاه "رویایا" اثر ننگستن هیوز پیش می‌کشد و ترجمه پیشنهادی خود را هم مطرح می‌کند. ترجمه اول از محمود کیانوش است:

رویایا را رها مکنید زیرا اگر رویایا بمیرند
زندگی پرنده شکسته بانی است که
پرواز نمی‌تواند کرد. رویایا را رها مکنید
زیرا هنگامی که رویایا بروند
زندگی مزرعه- ای است بایر و یخ زده از برف.

ترجمه دوم از احمد شاملو است:

رویایا تو از دس نده. واسه اینکه اگه رویایا از دس برن
زندگی عین بیابون برهوتی می‌شه
که برفا توش یخ زده باشن. رویایا تو از دس نده
واسه اینکه اگه رویایا بمیرن
زندگی عین مرغ پریده بانی می‌شه
که دیگه مگه پروازو خواب ببینه.
و اما پیشنهاد جمالی:

رویاهاتو نده از دست آخه اگه رویای تو از دست بره
برهوتی می‌شه دنیا که همه‌ش برف و یخه.
رویایا تو نده از دست آخه اگه رویا بمیره
زندگی مثل پرنده‌س که پراش چیده شده
دیگه پروازو مگه خواب ببینه.

شکی نیست که ترجمه کامران چه از لحاظ شکل، چه موسیقی کلام و صنایع شعری به مراتب بهتر از آن دو ترجمه دیگر است. به این ترتیب به نظر می‌رسد پیروزی نظریه‌ی او قطعی است و او حق دارد با چنان لحن تند و تیزی به مخالفان نظریه‌اش بتازد و آنها را "حرفه‌ای‌هایی بنامد که" از نادانی فضیلت" می‌سازند. ولی ایکاش کامران جمالی بحث ترجمه شعر به فارسی را این قدر مختصر برگزار نمی‌کرد و همه مخالفان نظریه خود را هم با یک چوب نمی‌راند. چون هستند کسانی که به نوبه خود به دلایلی منطقی نمی‌توانند با شیوه‌ای که او مثلاً در ترجمه "سرود شادی" در پیش گرفته است کنار بیایند و معتقدند او با این نوع ترجمه شعر شیلر را بیش از حد خودمانی کرده و باعث شده است فضای شعر آسیب ببیند. مسلماً کامران برای ترجمه "سرود شادی" بهترین روش ممکن را انتخاب کرده است. ولی متأسفانه "بهترین روش ممکن" روش چندان کارسازی نیست. چون مسئله این است که آیا اشعاری از این دست اصولاً تن به ترجمه می‌دهند؟ منظورم از "تن به ترجمه دادن" فضای عاطفی شعر است، وگرنه در این مورد مشخص کامران کالبد شعر را به بهترین وجهی به فارسی برگردانده است. به گمان من بهره‌گیری از صنایع شعر فارسی (اوزان نیمایی) به "سرود شادی" فضایی داده است بیش از حد "ایرانی". به گونه‌ای که خواننده کم‌تر احساس می‌کند با شعری متعلق به فرهنگی دیگر سروکار دارد! "سرود شادی" کامران آن قدر "خودمانی" شده است که حس نمی‌کنیم با شعری ترجمه شده سروکار داریم. شاید گفته شود این که شعر کم‌تر "بوی ترجمه" می‌دهد، نشانگر کیفیت خوب ترجمه است. ولی پارادوکس ترجمه درست در این نکته نهفته است. هیچ فرقی نمی‌کند شعر ترجمه می‌کنیم یا متن، به هر حال مترجم تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا موضوع ترجمه را به بهترین نحو در قالب زبان فارسی بریزد، اما در عین حال باید ترتیبی بدهد که "غریبگی" اثر حفظ شود. من باب مثال گاهی در عالم ترجمه ممکن است به مطلبی بر بخوریم که معنای کلامی آن با فلان ضرب‌المثل "عامیانه" فارسی دقیقاً یکی باشد. با این همه چه بسا مجاز نیستیم از آن ضرب‌المثل استفاده کنیم. خلاصه کلام این که کامران شعر شیلر را به خوبی فهمیده است، به صنایع شعر فارسی هم تسلط دارد، بیش از آن هفت - هشت درصدی هم که خودش مطرح می‌کند در محتوای کلامی آن تغییر نداده است، ولی این تازه "کالبد" شعر است. بحث فضای عاطفی شعر چیز دیگریست.

واقعیت این است که مسئله گزینش شعر برای ترجمه به بحث مفصلی نیاز دارد. نفس این که شعری در زبان اصلی از ارزش ادبی بالایی برخوردار است، دلیل ترجمه آن نمی‌شود. برای مثال در

سال‌های اخیر دیوان "غربی- شرقی" گوته آقایان محمود حدادی و کورش صفوی را وسوسه کرده است که آن را به فارسی برگردانند. ببینیم حاصل کار چه از آب درآمده است:

چه چیز آنجا میان دشت خرم مرا در بند کوه و آسمان کرد؟ چه چیز آنجا به صبحی
مه نشسته؟ ز دیده پر زد و خود بی نشان کرد؟
مگر این تپه‌های غرقه در گل سرای دلربایان وزیر است؟ مگر این دشت سبز و پر
شقایق گلیم زیر پای سوگلان است
آن چنان سرخ و سپید بر زمین همسازند که به زیبایی آن من ندیده ماندم. مگر ای
حافظ، شیراز تو را به مه آلوده شمال ما آورده‌اند؟
در این دشت سرا پا سبز و پر گل که مرز و معبر همسایگان بود، به دیروزی نه
چندان دور تاریخ، خدای جنگ زچولان شادمان بود.
چه می‌شد گر به جای بذر کینه، گل زیبا به دشت می‌نشاندیم؛ چه می‌شد نور
خورشید همچو امروز، به راه شهسواران می‌فشانیدم.

راستی که حضور وزن و قافیه تا آن جا که مقدور بوده است و غیبت آن، آن جا که قافیه تنگ
آمده است، شعر گوته را به روزی انداخته است که نام "شعر" بر آن گذاشتن... ترجمه آقای حدادی
هم کمابیش گرفتار همین مشکل است. این "شعر" با عنوان "دلپذیر" در صفحه‌ی ۵۵-۵۶ آقای
صفوی آمده است. ببینیم اگر مترجم وزن و قافیه را کنار بگذارد، قادر است چیز بهتری از آب
دریابورد؟ در صفحه ۱۵۰-۱۵۱ همان کتاب می‌خوانیم:

تنت به بوی خوش آغشتن به سرمستی‌ات افزودن. بیاید هزاران گل سرخ ناشکفته
به آتش سپرد
بطری کوچکی از آن بوی خوش، از آن رایحه جاوید، شیشه‌ای به باریکی نوک
انگشت محتاج یک جهان است؛
جهانی از شور زندگی که در وفور نیازش بلبلان عشق آشنا نغمه مستانه سر می‌دهند
آیا رنجی که باید برنجانند، می‌شود شادی بیفزایند؟ مگر به این شادی لشکریان تیمور
هزاران جان ندریدند؟

۱. دیوان غربی- شرقی، یوهان و لفاگانگ فن گوته، ترجمه کورش صفوی، چاپ اول ۱۳۷۹، مرکز بین‌المللی گفتگوی

کامران در دفتر خود از "پورگستال" و "روکرت" به عنوان کسانی نام می‌برد که شعر حافظ و سعدی را به آلمانی برگردانده‌اند. امیدوارم آنها سر حافظ و سعدی ما چنین بلایی نیاورده باشند که ما سر گوته آورده‌ایم. اگرچه به گمان من ترجمه آنها هم نمی‌تواند چنگی به دل بزند، چرا که حافظ و سعدی به آلمانی ترجمه‌پذیر نیست، همان‌طور که گوته به فارسی ترجمه‌پذیر نیست و کامران هم با تمام تسلط‌اش به اوزان عروضی در این عرصه کاری از پیش نخواهد برد.

به گمان من شعرها همه از یک قماش نیستند. هر یک حال و هوای خاص خود را دارند و این خیلی به نو و کهنه بودن، قدیمی و جدیدی بودن آنها ربط ندارد. من، منی که نه شاعرم و نه به اوزان عروضی تسلط دارم، احساس می‌کنم شعرهایی هستند که تن به ترجمه می‌دهند و در ترجمه آنها حتماً باید وزن و قافیه به کار گرفته شود. برعکس شعرهایی هستند که چه با وزن و قافیه و چه بی- وزن و قافیه ترجمه‌پذیر نیستند. شعرهای دیگری هستند که حتماً باید به صورت منثور ترجمه شوند. تفکیک این سه گونه شعر از هم کار من نیست. اصولاً من نمی‌دانم آیا چنین کاری از لحاظ نظری شدنی هست یا نه؟ اما من باب نمونه می‌توانم برای دسته اول از شعر "رویایا"ی لنگستن هیوز و ترجمه کامران جمالی نام ببرم. برای دسته دوم رجوع کنید به کل دیوان غربی- شرقی، ترجمه‌های حدادی و صفوی. در مورد سوم شاید بشود از "به آیندگان" اثر برتولد برشت نام برد. از این شعر چندین ترجمه وجود دارد. ترجمه این شعر به ویژه در سال‌های چهل شمسی برای روشنفکران ایرانی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت (من در این جا با کیفیت ترجمه‌ها کاری ندارم)، چرا که برشت در این شعر بحث تعهد هنرمند را پیش می‌کشد و این موضوع آن روزها (و امروزها هم؟) در ایران موضوع روز بود. به ویژه این بخش از آن:

چه زمانه‌ای! / که از درختان سخن گفتن کم از جنایت نیست، / چرا که از این رهگذر
چه بسیار تبهکارها که پوشیده می‌ماند.

به گمانم کامران جمالی هم بخشی از این شعر نسبتاً بلند را ترجمه کرده است، ایضاً با وزن و قافیه که به گمان من نوعی کج سلیقه‌گی است یا نوعی "وزن و قافیه شیفته‌گی"! امیدوارم این اصطلاح من در آوردی را به من ببخشند!

کلام آخر این که: ایکاش جمالی که ترجمه شعر را این همه جدی می‌گیرد، بحث درباره چند و چون آن را تا این اندازه کوتاه به پایان نمی‌برد و به جای جدل با مخالفان نظریه خود به ابعاد گوناگون آن می‌پرداخت. π